نیمه پنهان شهر

کتاب «تهران-۵۶» منتشر شد

کتاب‌خوان

سیدمحسن موسوی‌زاده| «تهران خوب است، اما برای خود تهرانی‌ها»؛ این جمله پایانی سریال پایتخت یک است. سریالی که روایتگر خانواده‌ای بود که با انگیزه پیشرفت و رشد اقتصادی شهر خود را رها و به تهران مهاجرت می‌کنند، اما در آنجا با مشکلات متعددی مواجه می‌شوند و درنهایت به شهر خود برمی‌گردند. برخلاف پایان خوش این سریال، تهران از اواخر دهه ۳۰ شاهد مهاجرت گسترده جمعیت از شهرستان‌های گوناگون به خود بود؛ افرادی که به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی ترجیح دادند با تمام سختی‌ها در همان تهران بمانند و روزگار سپری کنند. این جمعیت تاکنون دستخوش ارائه تحقیقات و حتی سریال‌ها و فیلم‌های متعددی شده و هر فردی از ظن خود به آن‌ها پرداخته است. در همین راستا محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» و جان فوران در کتاب «مقاومت شکننده» (ترجمه احمد تدین) می‌نویسند که در دهه ۵۰ «در حاشیه شهر تهران بیش از ۶۳درصد خانوارها به ازای هر نفر ۵/۲مترمربع فضا داشتند. این درحالی است که استاندارد در آن زمان ۱۸مترمربع بوده است» یا «دهک اول و دوم فقط یک درصد خودرو داشته‌اند اما دهک‌های نهم و دهم ۷۹درصد خودرو داشته‌اند» رخشان بنی‌اعتماد نیز فیلم «خارج از محدوده» را با چنین موضوعی ساخته است. مروری بر مشکلات و مسائلی که تهران در دهه ۵۰ با آن روبه‌رو بود، این سؤال را ایجاد می‌کند که مسئولان وقت اداره شهر تا چه حد از این مسائل آگاه بودند و چه اقداماتی برای رفع این معضلات انجام می‌دادند؟ به‌تازگی محسن گودرزی کتابی را با عنوان «تهران۵۶» منتشر کرده و سعی کرده این پرسش‌ها را پاسخ دهد. این کتاب براساس گزارش «شورای نظارت بر گسترش شهر تهران» در سال ۱۳۵۶، به نگارش درآمده است و در آن مسائلی مانند رشد مهاجرت به تهران و دلایل آن، مشکلات ترافیک، مسکن و تأسیسات زیربنایی شهر مانند شبکه آب، برق، گاز و تلفن، آلودگی هوا، فرسودگی بافت شهری و تأمین هزینه‌های شهر بررسی شده است. براساس تحقیقی که نگارندگان این پژوهش انجام داده‌اند، فرسودگی ساختمان‌ها در مناطق جنوبی و مرکزی تهران از پیامدهای تناسب‌نداشتن آهنگ رشد تهران با نظام برنامه‌ریزی و مدیریت شهری است. از دید نویسندگان، وجود حدود ۳۰هزار مسکن فرسوده به معضلی وخیم برای تهران تبدیل شده است. در زمان نگارش این تحقیق، تهران ۴میلیون و۴۹۶هزار نفر جمعیت داشته‌است. محققان پیش‌بینی کرده بودند که جمعیت این شهر در سال ۱۳۶۱ به ۵/۵میلیون نفر و در سال ۱۳۷۱ حداقل ۶/۷میلیون و حداکثر به ۹/۱میلیون نفر برسد. بررسی آمار سرشماری نشان می‌دهد که این پیش‌بینی‌ها درست بوده‌اند، چراکه براساس سرشماری سال ۱۳۷۰، تهران در آن زمان ۶میلیون و ۴۹۷هزار نفر جمعیت داشته است. وجود مشکلات مالی برای توسعه و متناسب‌نبودن درآمد و هزینه‌های شهری یکی دیگر از دغدغه‌های نویسندگان بوده است. آن‌ها به مدیران شهری پیشنهاد کرده‌اند که با به‌روزرسانی عوارض نوسازی، افزایش عوارض ساختمان‌های لوکس و گران‌قیمت و اخذ عوارض بیشتر از افرادی که خدمات شهری بیشتری دریافت می‌کنند، تلاش کنند تا درآمدهای پایدار شهر را افزایش دهند. پرداختن به آلودگی هوا یکی از موارد خواندنی این گزارش است.

براساس تحقیق انجام‌شده در سال ۱۳۵۶، اکسید کربن سهم ۶۷درصدی در آلودگی تهران داشته که این مسئله ناشی از استقرار ۵۰۰ کارخانه صنعتی و تردد وسایل نقلیه فرسوده در شهر بوده است. محققان در بخشی از این گزارش به ارائه راهکارهایی برای حل مشکلات شهر تهران پرداخته‌اند. در این گزارش تمرکززدایی و جلوگیری از استقرار صنایع جدید در تهران یکی از بهترین راهکارها برای ممانعت از رشد بی‌رویه شهر ذکر شده است. برقراری سامانه بازیافت آب مصرف‌کنندگان عمده، اعمال سیاست صرفه‌جویی و محدودیت مصرف آب در بخش خانگی، صنعتی و دولتی، و بالابردن بازده سامانه آبیاری کشاورزی از راهکارهای پیشنهادی محققان برای مقابله با معضل کم‌آبی در تهران است. محققان به دغدغه گرانی مسکن نیز اشاره کرده و گفته‌اند که دولت باید با سیاست‌های مالیاتی و جلوگیری از دلال‌بازی از افزایش بی‌رویه قیمت مسکن در تهران جلوگیری کند. درنهایت اینکه نویسندگان گزارش با ذکر این نکته که مشکلات تهران راه‌حل بوروکراتیک ندارند، اعلام می‌کنند که مشارکت واقعی مردم در اداره شهر، توسعه نهادهای اجتماعی و درپیش‌گرفتن توسعه متوازن، بهترین راهکار برای خروج شهر تهران از بحران است. در پایان اینکه خواندن کتاب تهران ۵۶ می‌تواند ضمن ارائه تصویری روشن از وضعیت پایتخت ایران در آستانه انقلاب، این مسئله را که محققان در آن زمان چه درکی از مشکلات داشتند، به‌خوبی نشان دهد.

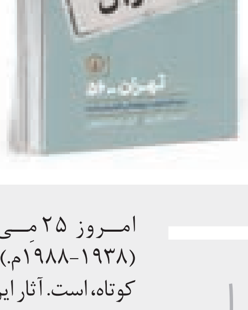

گاه‌نما

امروز ۲۵ می زادروز ریموند کارور (۱۹۳۸-۱۹۸۸م.)، نویسنده برجسته داستان کوتاه، است. آثار این نویسنده آمریکایی که به طبقات متوسط جامعه و نگرانی‌ها و بحران‌های انسانی آن می‌پردازد، در ایران به‌ویژه در میان اهالی قلم هواداران بسیاری دارد.

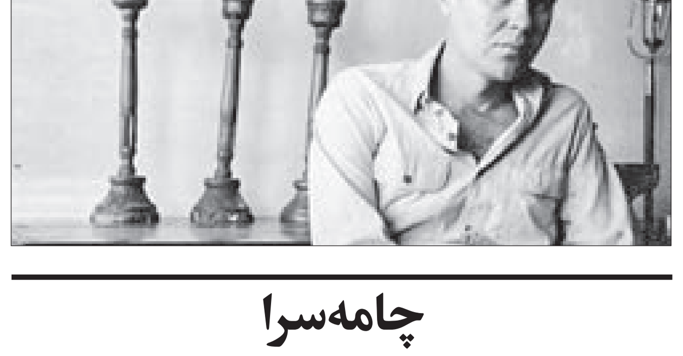

چامه‌سرا

هجوم مگس

خسته‌ام از حضور شوم مگس
گیج گیجم از این هجوم مگس
به کجا می‌توان گریخت، کجا؟
از دم نیش پرسموم مگس
شاپرک‌ها که گم شوند از یاد
به کجا می‌رسد قدوم مگس!
کار کفترشناس شد تعطیل
پر ثواب است این علوم مگس
خلوت است آه! خطه سیمرغ
چه شلوغ است مرز و بوم مگس!
نسل زنبور خوش عسل خشکید
زنده شد باز نسل شوم مگس

جلال قیامی میرحسینی

شانه‌های شهر درد می‌کند
اینجا بمان
سال‌های بی‌پروانگی بس است
من منتظرت بودم
میان انگشتانم خانه کن
پشت پلک‌هایم
روی موهایم
آغوش تو به من
پروانه اقامت دائم می‌دهد؟
می‌خواهم لباسی بدوزم
شبیه لباس‌های تو
نگران انقراض پروانه‌ها هستم
پلک نمی‌زنم
مبادا از این شهر رفته باشی

زینب بیات

احمد تمیم‌داری، پژوهشگر ادبیات: **جای یک دایره‌المعارف از مضمون‌آفرینی یا تم‌هایی که در ادبیات فارسی وجود دارد، بسیار خالی است.**

ترانه‌سرایی خود را بنده خواننده کرده است

گفت‌وگو با علیرضا بدیع درباره جایگاه شعر و شاعران و ترانه‌سرایان شهرستانی

عکس: ساناز صفائی/شهرآرا

مریم قاسمی| جایگاه شعر در جامعه‌ای که اشعار در کمترین شمارگان چاپ می‌شوند و هنگام معرفی اثر موسیقی، نام شاعر از قلم می‌افتد، به غزلی می‌ماند که شاه‌بیت نداشته باشد. غزلی غم‌انگیز که نزول جایگاه شعر و شاعری در دهه‌های اخیر را روایت می‌کند؛ روایتی از خانه‌نشینی برخی شاعران بزرگ و سکوت از سر درد و اجبار شاعرانی دیگر. این درد را می‌شود در مکث‌های مداوم علیرضا بدیع، شاعر و ترانه‌سرای مطرح کشور، هنگام پاسخ دادن به سؤالات ما حس کرد.

او که سرودن را از سال ۷۹ به شکل حرفه‌ای آغاز کرده و نخستین ابیاتش را در نیشابور سروده و کم‌کم کتاب‌هایش چاپ شده است تا از شاعرانی باشد که نامش را از قالب شاعر شهرستانی خارج کند، با این رنج بیگانه نیست. اینکه سراینده «حبسیه‌های یک ماهی»، «از پنجره‌های بی‌پرنده»، «گنجشک‌های معبد انجیر»، «چله تاک» و «ماه و ماهی» لابه‌لای سخنانش بارها از کلمه «ناچار» استفاده می‌کند، ناشی از همین رنج است. شاعری که همکاری‌اش با هنرمندانی چون ناصر چشم‌آذر، مجید درخشانی، فریدون خشنود، حسام‌الدین سراج و سالار عقیلی شعرهایش را به شهرت رساند و ثابت کرد مردم شعری را که به زبان خودشان باشد، می‌خوانند و می‌شنوند. با بدیع که اجرای چند برنامه تخصصی چون «شاعر در آینه» و «چشم شب روشن» را نیز در شبکه‌های مختلف صداوسیما عهده‌دار بوده است، درباره جایگاه امروز شعر و شاعر و از جمله وضعیت شاعران شهرستانی به گفت‌وگو نشستیم.

به نظر می‌رسد در گذشته شاعران جایگاه ویژه‌ای میان مردم داشته‌اند و برای همگان شناخته شده بوده‌اند؛ اما امروز شاعری را نمی‌شناسیم که در سطحی همگانی چنین اقبالی داشته باشد، یا شعری نداریم که میان عموم مردم جا افتاده باشد، مگر ترانه‌ای که به عنوان بخشی از یک اثر موسیقی ماندگار شود. به نظر شما چه چیزی مانع از تحقق جایگاهی بایسته در جامعه امروز برای شاعر شده است؟

در گذشته شاعر کلاسیک از طرفی نقش رسانه را داشت و از سوی دیگر همتایان چندانی نداشت. همچنین ابزارهای رسانه‌ای و صوتی و تصویری وجود نداشت و آثار مکتوب هم تا این حد گسترده نبود. درواقع رسالت همه این رسانه‌ها بر دوش شعر بود. در تشبیهی می‌توان گفت شاعر هم‌زمان نقش یک سخنران در شبکه ۴ و یک تولیدکننده برنامه‌ای تفریحی را ایفا می‌کرد. یعنی عاشقانه‌هایش کار ترانه‌های امروزی را می‌کردند و شعرهای حکیمانه‌اش او را در جایگاه سخنران و خطیب و واعظ جامعه قرار می‌داد. در حقیقت رسالت همه کمپین‌ها، هشتگ‌ها و انجمن‌های حمایت از فلان و بهمان امروز را شاعر با یک قطعه شعر انجام می‌داد؛ اما با گذشت زمان همه‌چیز تخصصی شد و هر کاری را به کاردانی محول کردند. از این روست که امروز می‌بینیم از ادبیات و شعر بیشتر مقوله زیبایی‌شناسی‌اش باقی مانده است. به باور من، در این روزگار شعری می‌تواند مطرح شود که بیش از هر چیز خودش را با ذهن، زبان و دغدغه‌های مردم سازگار کند. شعری که سنت‌گرا و عقب‌تر از مردم زمان خودش باشد، از نظر زبان و اندیشه جایگاهی نخواهد داشت. شاعری موفق‌تر است که شعرش پاسخ‌گوی نیاز مردم باشد.

از جایگاه شاعران بزرگ کلاسیک که بگذریم، وضعیت امروز در مقایسه با چند دهه گذشته هم ناامیدکننده است. مثلا در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در برنامه گل‌ها وقتی یک اثر موسیقی معرفی می‌شد، نه‌تنها از شاعر نام می‌بردند که گاه به همان بهانه دیگر آثار او هم معرفی می‌شد. امروز شاعر چنین جایگاهی ندارد؛ چنان‌که اثر را تنها با خواننده و آهنگ‌ساز می‌شناسیم و نه با سراینده آن. دلیل کم‌رنگ شدن شاعران در دهه ۹۰ چیست؟

در آن روزگار، نظام مدیریت فرهنگی کشور به‌گونه‌ای بود که همه‌کس به صورت خودجوش حق مؤلف، شاعر و خالق اثر را رعایت می‌کردند، اما امروز در مسئولان این دغدغه وجود ندارد. مشکل اصلی در بخش فرهنگی، مسئولیت گرفتن افرادی است که تخصصی در امور فرهنگی ندارند. مثلا رئیس اداره ارشاد فلان شهرستان نه تحصیل‌کرده فرهنگی است و نه خودش با فرهنگ میانه‌ای دارد. همین حالا هم خیلی از شاعران با هزینه شخصی خودشان برخی برنامه‌ها را برگزار می‌کنند و استاد دعوت می‌کنند. طبیعی است در چنین شرایطی حق و حقوق شاعر تا این حد نادیده گرفته می‌شود.

اما به نظر می‌رسد شاعران هم در این زمینه مقصرند. مثلا در بحث ترانه، وقتی به دهه‌های گذشته نگاه می‌کنیم، ترانه‌سرایانی مانند شهیار قنبری را می‌بینیم که به خواننده خط فکری می‌دادند اما امروز شاعران خودشان را با سلیقه خواننده وفق می‌دهند تا موقعیتی برای خود پیدا کنند.

بله. شاعران از این جهت مقصرند که صنف و اتحاد مشخصی ندارند. هر کسی ساز خودش را می‌زند. متأسفانه ترانه‌سرای دهه ۹۰ به هزار دلیل که معیشت و مسائل مالی از آن جمله‌اند، خودش را بنده و برده خواننده می‌کند و این اجازه را به او می‌دهد تا نگاه بالا به پایینی به شاعر و ترانه‌سرا داشته باشد. این در حالی است که امروز شاعران و ترانه‌سراهای خوبی داریم که خانه‌نشین شده‌اند. از سوی دیگر مسئولان فرهنگی هم مطرح شدن خواننده‌های دوزاری را به افراد بالیاقت ترجیح می‌دهند و این می‌شود که ترانه‌سرا هم دوزاری می‌شود و در نهایت مخاطب دوزاری پدید می‌آید!

شاید در شرایطی که عده‌ای از شاعران با استفاده از باند و باندبازی خودشان را بالا می‌کشند، دیگر شاعران به‌ویژه شهرستانی‌ها چاره‌ای غیر از این نداشته باشند که با همکاری در تهیه یک اثر موسیقی خود را در بین اهالی موسیقی مطرح کنند و جایگاهی به دست آورند.

نه، این‌طور نیست. شاعر شهرستانی با هر سطحی می‌تواند با اطرافیان خودش در شهرستان ارتباط بگیرد، گعده و حلقه تشکیل دهد و کاری مطلوب ارائه دهد. به نظر من تشکیل حلقه‌های دوستانه متشکل از خواننده و آهنگ‌ساز و سراینده در شهرستان هم می‌تواند به تولید کار خوب منجر شود.

اما بسیاری از شاعران جوان تنها راه رشد و دیده شدن را حضور در دسته‌های سیاسی و فرهنگی می‌دانند.

به نظر من این مسئله کاملا شخصی است و ربطی به فضای شعر ندارد. اقشار مختلفی هستند که علاقه‌مندند در دسته‌ها و حزب‌های سیاسی حضور داشته باشند. همان‌طور که برخی از این افراد گاه اشتباه می‌کنند، شاعران نیز ممکن است در حمایت از جریانی اشتباه کنند. برخی هم ممکن است از همین راه موفق شوند. باور خودم این است که استقلالم را حفظ کنم و بیشتر انرژی‌ام را صرف کار کنم تا ارتباط با این و آن. به هر حال هر کس شیوه‌ای برای خودش دارد. مثلا عده‌ای در خلوت کار می‌کنند و بعد از مرگشان متوجه آثار ارزشمند آن‌ها می‌شویم. برعکس، برخی هم فکر می‌کنند در این باند یا آن باند بودن یا از این جلسه به آن جلسه رفتن آن‌ها را به شهرت می‌رساند. خودم شخصی را می‌شناسم که در راه‌اندازی کمپین شعرهای سرقتی حمید هیراد نقش مهمی داشت اما بعد از مدتی با خود او همکاری کرد.

به نظر می‌رسد مشکل تا حد زیادی هم به وضعیت چاپ و نشر برمی‌گردد. زمانی که ۳۰میلیون جمعیت داشتیم، اشعار شاعران مطرح با شمارگان چندهزار تایی چاپ می‌شد اما امروز با ۸۰میلیون جمعیت، کتاب شعر با شمارگان ۵۰۰تایی چاپ می‌شود. در چنین شرایطی شاعر چطور اندیشه‌اش را مطرح کند؟

در مقایسه‌ای دیگر، شمار ۵۰۰ تایی امروز نسبت به ۵۰۰۰تای دهه ۷۰ هم به یک‌دهم رسیده است اما می‌توان گفت این صفحات اینستاگرام، سایت‌ها و وبلاگ‌ها و دیگر رسانه‌های مجازی هستند که بخشی از شمارگان را می‌بلعند. اگر مخاطب دیروز مجبور بود برای اینکه آثار فلان شاعر را بخواند، به کتاب‌فروشی برود و کتابش را بخرد، امروز با یک جست‌وجوی ساده آن را در صفحه نمایشگر رایانه‌اش پیدا می‌کند. خود من بسیاری از آثارم را در صفحات مجازی منتشر می‌کنم و این سبب می‌شود برخی سایت‌ها هم آن‌ها را بازتاب دهند. در واقع این پدیده مخاطب امروز را بی‌نیاز از این می‌کند که به صرافت تهیه آثار مکتوب بیفتد. خیلی از افرادی هم که امروز لقب استاد را یدک می‌کشند، از همین دسته‌اند. در واقع آن‌ها با یک نرم‌افزار که تازه به بازار می‌آید، مطرح می‌شوند و با کم‌رونق شدنش هم از یادها می‌روند اما به نظر من شاعری که توانش را داشته باشد و متکی به اثر خودش باشد، می‌تواند رسانه را در خدمت کار و فعالیت خودش بگیرد و اندیشه‌هایش را منتشر کند.

مسئله مهم‌تر برخورد انتشاراتی‌ها با شاعران است. کمتر انتشاراتی‌ای حاضر می‌شود اشعار شاعر شهرستانی را چاپ کند. به نظر شما در چنین شرایطی شاعر شهرستانی که به هیچ قدرتی وصل نیست، چگونه می‌تواند در سطح ملی مطرح شود؟

این گره کوری است که بازشدنش همت جمعی می‌طلبد؛ از ناشران گرفته تا شاعران و حاکمیت باید برای این معضل چاره‌ای بیندیشند. این واقعیت را نمی‌شود انکار کرد که با این قیمت کاغذ، برای ناشر صرف نمی‌کند روی اثری سرمایه‌گذاری کند که از فروش آن اطمینان ندارد. شما به کم شدن تعداد شمارگان کتاب‌ها اشاره می‌کنید و ناشران از چهاربرابر شدن قیمت کاغذ می‌گویند. در این آشفته‌بازار باید فکری اساسی کرد. درواقع یک جرعه آب وجود دارد. من می‌توانم با آن قرص قلبم را بخورم، وضو بگیرم، یا استحمام کنم. طبیعتا قرص قلبم را می‌خورم. اولویت‌بندی ناشران در این وضعیت اقتصادی نیز به همین شکل است. آن‌ها ترجیح می‌دهند روی آثاری که از فروش آن‌ها اطمینان دارند، سرمایه‌گذاری کنند. آن‌ها اگر بدانند اثر یک شاعر جوان شهرستانی می‌فروشد، قطعا کارش را چاپ می‌کنند اما واقعیت این است که چنین آثاری نمی‌تواند خاطر ناشر را جمع کند.

فرتور و فرهنگ

مشهد به عنوان یکی از قطب‌های ادبیات کشور همواره میزبان رخدادهای ادبی گوناگون بوده و هست. یکی از تازه‌ترین این رخدادها برگزاری نشست نقد و بررسی رمان «خاک سفید» نوشته حمید بابایی، داستان‌نویس ساکن پایتخت است. برنامه مدنظر بعدازظهر چهارشنبه هفته گذشته به همت گروه مستقل داستان مشهد و با حضور اهالی قلم در کافه کتاب سلام برگزار شد.

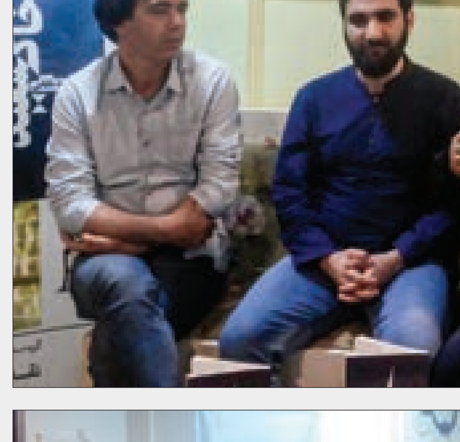

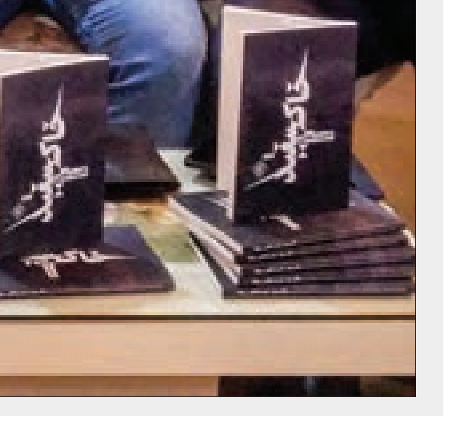

صحنه بی‌دفاع نمایش «مقاومت»

گفت‌وگو با پیش‌کسوت تئاتر کشور درباره ژانر دفاع مقدس به بهانه روز مقاومت و پایداری

گفت‌وگو

غلامرضا زوزنی| جای مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده عوض شده بود. همان ابتدای صحبت هنوز داشتم سوال اول را برای پرسیدن، در ذهنم می‌چرخاندم که رضا صابری، نویسنده، کارگردان و بازیگر مطرح مشهدی تئاتر، از من پرسید: «خودتان تئاتر می‌بینید؟» باید پاسخ می‌دادم: «بله؛ قطعا به‌دلیل شغلی که دارم، باید تئاتر ببینم.» پرسیدن را ادامه داد: «آخرین تئاتری که درباره موضوع بحثمان دیده‌اید، کی و چه بوده است؟». همه آنچه در یکی‌دو سال گذشته دیده بودم، از ذهن گذراندم. اسمی درباره موضوع مدنظر به ذهنم خطور نکرد. تردیدم را که دید، پرسید: «چند سال است که تئاتر دفاع مقدسی ندیده‌اید؟». آخرین تئاتری که در این حوزه دیده بودم، گمانم پنج سال پیش بود و همین چند جمله باعث شد گفت‌وگویمان که درباره تئاتر ژانر دفاع مقدس و مقاومت بود، گُل بیاندازد. گفت‌وگو به‌مناسبت سالروز آزادسازی خرمشهر و روز ملی «مقاومت» با این هنرمند مشهدی، موقعیت تئاتر شهرمان را دربرابر این موضوع روشن‌تر می‌کند.

نمایش «خون‌رقصه» به نویسندگی و کارگردانی رضا صابری و با بازی حمیدرضا آذرنگ و نسیم ادبی

آیا تئاتر مشهد جایگاه خودش را از زمان جنگ تحمیلی تاکنون در زمینه تئاتر دفاع مقدس و مقاومت حفظ کرده است؟

متاسفانه تئاتر دفاع مقدس و مقاومت -که بسیار اهمیت دارد- در این چندساله غریب مانده است. این کم‌کاری مسئله عمومی کشور است و تنها در مشهد با این مشکل روبه‌رو نیستیم؛ هرچند به‌نظرم در مشهد اوضاع قدری بهتر است. در کل کارهایی سخیف، سفارشی و بی‌ربط به حوزه دفاع مقدس تولید می‌شود که کار را به اینجا کشانده است. متاسفانه یکی از مباحث اجتماعی و انسانی مهم ما در غربت واقع شده و تئاتر نتوانسته است کارهایی را تولید و عرضه کند که ماندگار باشد. دلایل مختلفی هم دارد؛ عده‌ای بلد نیستند. عده‌ای اعتقاد ندارند. عده‌ای هم به‌دنبال این کارها نیستند.

حتی نمایش‌هایی هم که دستگاه‌ها و نهادها از آن حمایت کردند، کاری از پیش نبردند؟

مخصوصا در این حوزه- به محض اینکه تئاتری سفارش داده می‌شود، اگر هنرمند با آن هماهنگ و همراه نباشد، دیگر نمی‌شود نام اثر دفاع مقدس روی آن گذاشت. تمایل بازی در این ژانر، باید از درون هنرمند بجوشد. هنرمند باید باور و پیوندی عمیق به این موضوع داشته باشد. کارهای پراکنده که به اسم تئاتر دفاع مقدس انجام می‌شود -که اساسا ربطی هم به این مضمون ندارد- بی‌فایده است. نویسنده‌ای را نمایشش را می‌نویسد؛ در گوشه‌ای چند جمله هم درباره جنگ می‌نویسد و اسمش را می‌گذارد تئاتر دفاع مقدس؛ این که تئاتر دفاع مقدس نیست. من به‌عنوان کسی که شرایط سخت جنگ را دیده است، گرچه مستقیم در جنگ حضور نداشتم، شاهد و ناظر شرایط بودم و می‌دانم که جنگ روی همه ارکان زندگی مردم تاثیر گذاشته و اتفاق بزرگی در تاریخ ما بوده است و باور دارم که جامعه تئاتر باید به آن توجه کند.

> متاسفانه مسئله تئاتر دفاع مقدس و مقاومت -که بسیار اهمیت دارد- در این چندساله غریب مانده است

به نظرم سفارش تئاتر در حوزه دفاع مقدس به‌مثابه راه‌رفتن روی لبه تیغ است. هنرمند در این حوزه باید از ایده‌اش مراقبت کند که برچسب «سفارشی» بودن به اثرش نخورد؛ البته کار دشواری است.

اوضاع وقتی وخیم‌تر می‌شود که کسی این کار را انجام دهد که به سفارشی کار کردن اعتقادی ندارد و تاکنون سفارشی هم نگرفته است و دوست دارد کاری با موضوع دفاع مقدس تولید کند و درعین‌حال هراس هم دارد، زیرا این شخص همین که در حوزه مقاومت کار کند، به سفارشی کار کردن متهم می‌شود.

فکر می‌کنید موضوع از بیرون این‌طور شده یا این «هراس» را جامعه تئاتر ایجاد کرده است؟

متاسفانه هم میان هنرمندان این موضوع مشاهده می‌شود و هم در بیرون تئاتر. این نظرگاه‌ها و دیدگاه‌ها در هر دو طرف ماجرا هست. علت اصلی بحث ما هم که «چرا هنرمند نتوانسته است به‌سمت تئاتر دفاع مقدس برود»، همین است. همین حرف‌ها و بحث‌هاست که این شرایط را به‌وجود آورده است.

شما در متن هستید و می‌بینید تئاتری‌های مشهد، کارشان را بلدند، در خلق اثر درباره مسائل اجتماعی توانمندند. موفقیت‌هایی هم در این عرصه کسب کرده‌اند. خود شما به‌تازگی در جشنواره تئاتر فجر جایزه بردید، اما احساس می‌شود کم‌تعداد بودن نمایش و نمایشنامه با موضوع مورد بحث، باعث این رخوت و رکود شده است؟

«کمیت»، معلول استقبال نکردن تماشاگر است. وقتی از کاری استقبال نشود، تکرار نمی‌شود. تماشاگر پای یک تئاتر می‌نشیند و صداقتی در آن نمی‌بینند. خب، دیگر به تماشای آن «گونه» از تئاتر نمی‌رود. می‌بیند که باورپذیر نیست. از واقعیت دور است. هنگامی تماشاگر با اثر ارتباط حسی و عاطفی برقرار می‌کند که صداقت را در آن ببینند. این اتفاق هم یکی‌دو سال است نیفتاده است. متاسفانه در همه این ۳۰سال بعد از جنگ، تئاتر دفاع مقدس آن‌قدر سخیف اجرا شده که تماشاگر آن را پس زده است. مخاطب برای تماشای یک اثر هنری به تماشاخانه می‌آید. یک اثر هنری هم زمانی خلق می‌شود که روح، جوهره و عقاید هنرمند در آن مشهود باشد.

با این صحبت‌ها، اصلا بحث به کمبود منابع محتوایی نمی‌رسد. به‌نظر، جامعه تئاتر و حامیانش در اولین گام برای رفع موانع تولید تئاتر مقاومت و دفاع مقدس، باید مسائل ابتدایی‌تری را حل کنند؟

برای کسی که بخواهد کار کند، منابع به اندازه کافی وجود دارد. کسی هم که نه، به‌دنبال این حرف‌ها نیست. من چندین سال پیش رفتم بنیاد شهید. به من گفتند: کاری درباره ایثارگران بنویس. با افتخار پذیرفتم. چه از این بهتر؟ ازقضا همان روز، به یک مصاحبه پنج‌شش خطی در روزنامه‌ای برخوردم. مصاحبه با دختری بود که رفته بود خواستگاری یک جانباز ۷۰درصد. همین چند سطر از ستون یک روزنامه، شد ایده نمایش «خون‌رقصه». این نمایش همان سال در جشنواره‌های ملی دیده شد. در تهران یک ماه اجرا شد و غوغا به پا کرد. نمی‌خواهم بگویم این کار را من کردم، نه؛ مقصودم این است که اگر کسی به‌دنبال این چیزها باشد، منابع زیاد است. باید آن‌ها را کشف کرد. باور کرد. درونی‌اش کرد. با خود یکی‌اش کرد. اعتقادات را هم به آن دمید، بعد خلق کرد. نه اینکه یک متن و اثر بی‌ربط را فقط با افزودن چند جمله، به دفاع مقدس چسباند. تکرار می‌کنم: تئاتر در این سال‌ها به دفاع مقدس بی‌توجهی کرده است.

منظورتان این است که هم هنرمندان کم‌توجه بوده‌اند و هم دستگاه‌هایی که می‌توانستند حمایت کنند و سهل‌انگاری کردند؟

بله. مسئولان هم درست عمل نکردند و نمی‌کنند. نه از نظر مالی حمایت می‌کنند و نه از نظر معنوی. اثری که حمایت شده است، چون روح ندارد، تماشا که می‌کنید، باورش نمی‌کنید. اینجاست که به هنرمند اتهام می‌خورد به‌خاطر پول یا روابط این کارها را ساخته است و این موضوع باعث می‌شود جو تئاتر بد شود. ریاکاری هم خیلی بد است. عده‌ای هم متخصص این کارها هستند -نه‌تنها در مشهد- در همه‌جا هستند که زود می‌پرند جلو، کاری نمی‌دانند ولی اجرا می‌کنند و پول هم می‌گیرند اما خب، مگر فایده دارد؟ ببینید؛ منبع گفت‌وگو و مصاحبه با رزمندگان و بازماندگان جنگ وجود دارد، اما کیست که دنبال این کارها باشد؟ کیست که بتواند بنویسد؟ کیست که اعتقاد داشته باشد؟ کیست که حمایت کند؟ کجا اجرا بکند؟ به‌جای تولید و اجرای تئاتر دفاع مقدس، گاهی شاهد هستیم کارهای اجتماعی سخیف که به مسائل اجتماعی هم نمی‌پردازند، اجرا می‌شود. من که این‌ها را می‌گویم، بعضی دوستان ناراحت می‌شوند. گلایه می‌کنند که چرا این‌ها را می‌گویید اما باید گفت. وقتی این موضوع را تشریح و تحلیل می‌کنیم، مشخص می‌شود که همین مسائل ریز است که روی هم جمع شده و مانع تبلور تئاتر دفاع مقدس و مقاومت شده است.

دیدگاه

هدایت هنرمند، مسلخ هنر

رضا سبزه قبا| کار «سفارشی» آن‌چنان هم بد نیست! مثلا اینکه به متخصصی که عمرش را برای کسب مهارت در یک رشته هنری گذاشته‌است، سفارش داده شود تا در مضمونی، اثر هنری خلق کند، رفتاری حرفه‌ای است. اما چه شد که این رفتار حرفه‌ای که در همه جای دنیا معمول است به دستاویزی برای جریحه‌دار کردن آثار هنری تبدیل شد؟

سال‌ها دستگاه‌های متعدد فرهنگی به‌خیال ماناکردن دفاع مقدس برای نسل‌های بعد، از تئاتر حمایت کردند. اما همواره به جای حمایت، «هدایت» را دستور کار و تولیدات سفارشی را دست خوش تغییر قرار دادند. دست آخر از آن ذوق هنری هدایت شده شیر بی‌یال و دم و اشکم باقی ماند. مسئولان فرهنگی هم به‌طور ناخودآگاه به افرادی سفارش می‌دادند که منویاتشان را در آثار نمایشی لحاظ کنند. در این معامله قطعا هنرمندان تمایل نداشتند هنرشان را ذبح کنند و از مسلخ هنر عقب نشستند. در نتیجه کاسبانی که به هنر از منظر «کسب و کار» می‌نگرند، جولانگاه خوبی یافتند. این می‌شود که نه از تئاتر دفاع مقدس چیزی باقی می‌ماند و نه از هنرمندانی که رمق فعالیت در این حوزه را داشته باشند. دیر شده! اما نباید ناامید بود. بهتر است مسئولان حمایت کنند و کار را به کاردان بسپارند و اجازه دهند ذوق هنری با غرور ملی درآمیخته شود و یکی از مقاطع تاریخی ایران زمین را با تولیدات هنری جاویدان کنند.

جدول فروش هفتگی سینما و تئاتر مشهد

نام فیلم	هویزه	اطلس	گلشن	ویلاژتوریست	سیمرغ	جمع(ریال)
تگزاس۲	۳۶۱/۵۴۰/۰۰۰	۳۹۱/۸۵۰/۰۰۰	۸۵/۰۱۰/۰۰۰	۲۶۱/۳۹۰/۰۰۰	۱۰۹/۶۸۰/۰۰۰	۱/۲۰۹/۴۷۰/۰۰۰
سامورایی در برلین	۲۰۷/۵۷۰/۰۰۰	۲۶۹/۵۹۰/۰۰۰	۹۰/۵۸۰/۰۰۰	۹۹/۷۴۰/۰۰۰	۵۵/۶۶۰/۰۰۰	۷۲۳/۱۴۰/۰۰۰
متری شیش و نیم	۱۸۹/۴۸۰/۰۰۰	۱۵۹/۲۷۰/۰۰۰	۵۵/۲۵۰/۰۰۰	۵۵/۴۸۰/۰۰۰	۴۳/۴۴۰/۰۰۰	۵۰۲/۹۲۰/۰۰۰
۴ انگشت	۶۵/۴۰۰/۰۰۰	۶۶/۳۴۰/۰۰۰	۱۷/۳۷۰/۰۰۰	۱۶/۴۰۰/۰۰۰	-	۱۶۵/۵۱۰/۰۰۰
زندانی‌ها	۷۳/۷۴۰/۰۰۰	۲۱/۳۶۰/۰۰۰	-	۱/۶۸۰/۰۰۰	۱۹/۱۴۰/۰۰۰	۱۱۵/۹۲۰/۰۰۰
نبات	۴۸/۱۷۰/۰۰۰	۳۴/۹۵۰/۰۰۰	۱۲/۳۴۰/۰۰۰	۱۲/۷۶۰/۰۰۰	۳/۱۴۰/۰۰۰	۱۱۱/۳۶۰/۰۰۰
پیشونی سفید۳	۱۲/۴۵۰/۰۰۰	۷/۵۰۰/۰۰۰	-	-	۱۸/۵۰۰/۰۰۰	۳۸/۴۵۰/۰۰۰
ژن خوک	۲۷/۹۹۰/۰۰۰	۶/۷۰۰/۰۰۰	-	۲/۴۴۰/۰۰۰	-	۳۷/۱۳۰/۰۰۰
غلامرضا تختی	۷/۰۰۰/۰۰۰	۵/۰۶۰/۰۰۰	۵/۲۰۰/۰۰۰	۱/۲۰۰/۰۰۰	-	۱۸/۴۶۰/۰۰۰
وکیل مدافع	۴/۸۵۰/۰۰۰	۶/۳۶۰/۰۰۰	۴۰۰/۰۰۰	۱/۴۴۰/۰۰۰	۵۸۰/۰۰۰	۱۳/۶۳۰/۰۰۰
به دنیا آمدن	۷/۸۰۰/۰۰۰	۳/۱۲۰/۰۰۰	۱/۵۶۰/۰۰۰	۹۶۰/۰۰۰	-	۱۳/۴۴۰/۰۰۰
خانه دیگری	۳/۳۸۰/۰۰۰	۶/۰۲۰/۰۰۰	۱/۰۴۰/۰۰۰	-	-	۱۰/۴۴۰/۰۰۰
تولدت مبارک	۳/۷۰۰/۰۰۰	۷۴۰/۰۰۰	۳۲۰/۰۰۰	۷۲۰/۰۰۰	-	۵/۴۸۰/۰۰۰

آمار فروش براساس آمار ارائه شده در پنل گزارش‌گیری سینماشهر است

ادامه صدرنشینی تگزاس ۲

شهرزاد؛ همچنان پیشرو

ردیف	نام نمایش	کارگردان	محل اجرا	فروش(ریال)
۱	شهرزاد ۱۰۰۱	حامد معمار طهرانی	سالن اصلی تئاتر شهر	۲۵۴/۶۲۰/۰۰۰
۲	ما داریم از این خونه میریم	حسین اکبرپور	پردیس تئاتر مستقل	۱۲۸/۸۰۰/۰۰۰
۳	کمدی افسانه وبای	محمدعلی صباغی	سالن هلال احمر	۶۳/۵۰۰/۰۰۰
۴	باغ خونی	امیر بشیری	تماشاخانه موزه زنده زیارت	۳۵/۶۵۰/۰۰۰
۵	ph11	رضا حسینی	تماشاخانه شمایل	۱۵/۰۰۰/۰۰۰
۶	خوابگرد	امیررضا سیستانی	تماشاخانه خورشید	۱۲/۰۷۰/۰۰۰
۷	ژرفا	احسان فورجانی	سالن شهدای وحدت	۷/۶۰۰/۰۰۰
۸	اشک خدا	سجاد جعفریان	تماشاخانه خورشید	۶/۶۰۰/۰۰۰
۷	آنم آرزوست	مجتبی احمدی	تماشاخانه بهار	۱/۶۵۰/۰۰۰

مجوز نمایش فیلم‌های «جان‌دار» با بازی حامد بهداد و «آشفتگی» به تهیه‌کنندگی، کارگردانی و نویسندگی فریدون جیرانی را شورای پروانه نمایش فیلم‌های سینمایی صادر کرد. این دو فیلم سینمایی در دو بخش نگاه نو و سودای سیمرغ سی‌وهفتمین جشنواره فیلم فجر اکران شده است.

کلیشه نابودگر گیشه

یادداشت شفاهی

محمد جهان‌پا| تولید آثار نمایشی دفاع مقدسی و مقاومتی در مشهد همانند سایر نقاط کشور با رکود روبه‌رو است. این رکود علل بی‌شماری دارد که بخشی از آن به جامعه تئاتر بازمی‌گردد و بخشی هم به دستگاه‌های متولی فرهنگ و هنر مربوط می‌شود. می‌دانیم که همه‌ساله آثار مختلفی چه در قالب رمان و چه به شکل خاطرات شفاهی از دفاع مقدس منتشر می‌شود ولی هیچ‌کدام از آن‌ها به نویسندگان تئاتر معرفی نمی‌شود و بی‌تردید نویسندگان تئاتر هم خیلی با این آثار مانوس نیستند، حتی اطلاع دقیقی از نگارش و انتشار این کتاب‌ها ندارند، تاجایی که می‌بینیم هیچ نشست تخصصی در این حوزه میان نویسندگان تئاتر برگزار نمی‌شود. به‌نظر، گام نخست در رفع این غریبگی، معرفی آثار و تالیفات فاخر این حوزه به نمایشنامه‌نویسان و هنرمندان تئاتر است و گام دوم این است که حق انتخاب را به نویسنده بدهیم تا بتواند آزادانه اثر نمایشی را روی کاغذ نگارش کند. اثری که از دل و جان نویسنده برآمده باشد، روی صحنه اجرا خواهد شد و به جان و دل تماشاگر هم خواهد نشست، از همین‌رو مسئولانی که در این امر تاثیرگذار و با آن همراه هستند، هراندازه که می‌توانند، اجازه بدهند و با اعمال سلیقه‌های مدیریتی -که با تغییر مدیران نیز تغییر می‌کند- مانع تولید آثار فاخر نشوند. باید تاکید کرد این نگاه نویسنده و هنرمند است که بر دل مخاطب می‌نشیند. منبع به اندازه کافی وجود دارد اما مسئولان باید متولی شوند و همت کنند و نویسندگان صاحب‌سبک را تشویق کنند تا برای تولید آثار دفاع مقدس و مقاومت، قلم بزنند.

جدای از همه «حمایت‌هایی» که از نویسندگان بومی برای تولید آثاری در حوزه تئاتر مقاومت در این سال‌ها صورت نگرفته است»، احاطه برخی اتفاقات و موضوع‌های کلیشه‌ای بر بعضی آثار باعث شد این ژانر مهم، تماشاگرش را از دست بدهد و تماشاگر با این آثار ارتباط برقرار نکند. ترس از گیشه، یکی دیگر از مشکلاتی است که تئاتری‌ها را از کار در این ژانر بازمی‌دارد. در نگاه اول این‌طور به نظر می‌رسد که یک تئاتر با موضوع دفاع مقدس، موفق نخواهد بود، درصورتی که توفیق در گیشه و صحنه، مرهون تحقیق و بررسی متن اثر است. افزودن یک منظر اجتماعی به ژانر دفاع مقدس و افزودن حرفی به‌روز و شکستن کلیشه‌ها، هم مخاطب را روی صندلی تماشاخانه می‌نشاند و هم اثر را در گیشه موفق می‌کند. فراموش نکنیم هزینه‌های تولید، سرسام‌آور است، آن هم در ژانری مثل دفاع مقدس و مقاومت که نیاز به صرف هزینه سنگین دارد. در این ژانر اگر نمایشی، حمایت نشود، قطعا در تولید دچار مشکل می‌شود.

این باور اشتباه درمیان اهالی تئاتر وجود دارد که کار در حوزه دفاع مقدس را کارآمد نمی‌دانند؛ به همین خاطر خیلی به این ژانر توجه نمی‌کنند. بیشتر سعی می‌کنند در حوزه مضامین اجتماعی فعالیت کنند، درصورتی که اگر نگاه دقیق و موشکافانه داشته باشند و درپی ایجاد ارتباط میان مفاهیم آن دوره با شرایط کنونی باشند، توفیقاتی را به‌دست خواهند آورد.

از این نکته هم غافل نشویم که جذب بازیگران حرفه‌ای برای بازی در آثار این حوزه، سخت است و کار کردن با بازیگران کم‌تجربه، سخت‌تر. بازیگری که در این ژانر نقش‌می‌آفریند، باید از پس کار برآید. شرایط کنونی کشورمان و اتفاقاتی که در خاورمیانه رخ داده است و نقشی که ایرانی‌ها در آن دارند، دست‌مایه خوبی برای تولید آثار در حوزه دفاع و مقاومت درآمیخته با مضامین و مسائل اجتماعی است.

عکس‌ها؛ خاطرات مصور

عکس: حمید سلطان‌آبادیان

زندگی با عکاسی

حمید سلطان‌آبادیان| ساعت چهار بعدازظهر است و سوار بر دوچرخه، داریم در جاده‌های کشور هند رکاب می‌زنیم. این جاده‌ها بی‌نظیرند و گاهی زمان و مکان را از یاد آدم می‌برند. هوا مه‌آلود است و طبیعت در دل این مه، شبیه یک رؤیای فراموش‌ناشدنی است. هنوز ناهار نخورده‌ایم. کنار جاده پیرمردی را می‌بینیم که دست تکان می‌دهد و با اینکه هنوز خیلی به رسیدن به او مانده است، با هیجان و با حرکات دست و واژه‌هایی که ما نمی‌فهمیم، ما را به کنار جاده و دکه کوچکی که آنجاست، دعوت می‌کند. بازاریابی خوبی می‌کند. ما هم که تشنه و گرسنه‌ایم. تصمیم به توقف می‌گیریم. پیرمرد ما را به نشستن دور میز کوچکش دعوت می‌کند. می‌نشینیم و تصمیم می‌گیریم فقط یک «شیرچای» بخوریم تا هزینه این توقف زیاد نشود. پیرمرد با یک ظرف آب به‌سمت ما می‌آید و با لبخند اشاره می‌کند که دستانمان را بشوییم. تعجب می‌کنیم؛ چون در این مدت که در هند رکاب می‌زنیم، چنین اتفاقی برای ما نیفتاده است. درحالی‌که پیرمرد خنده‌رو برایمان آب می‌ریزد، دستانمان را می‌شوییم. با خودمان می‌گوییم حالا با این همه سرویس‌دهی چقدر می‌خواهد پول از ما بگیرد. برای هر کداممان یک شیرچای پرملات می‌آورد و درکنارش هم یک پاکت بیسکویت. عجب شیرچای خوش‌مزه‌ای هم هست. اولی را می‌خوریم و یکی دیگر هم با بیسکویت سفارش می‌دهیم. پیرمرد، شیرچای دوم را هم با بیسکویت و لبخند برای ما می‌آورد. در ذهنمان حساب‌وکتابی می‌کنیم و مقداری هم بیشتر روی پول‌ها می‌گذاریم و می‌رویم به‌سمت پیرمرد برای تسویه‌حساب. به هم می‌گوییم اگر بیشتر هم بگیرد، اشکالی ندارد؛ چون همه‌چیز خیلی خوب بود. پیرمرد همچنان نشسته است و با لبخند ما را می‌نگرد. با اشارات و کنایات و نشان دادن پول، می‌گوییم حساب ما چقدر شد؟ لبخندش وسیع‌تر می‌شود و دستش را روی قلبش می‌گذارد و با دستی دیگر راه را به ما نشان می‌دهد. منظورش را نمی‌فهمیم. جالب اینجاست که چون فهمیده است ما زبان هندی نمی‌دانیم، حرفی هم نمی‌زند، فقط لبخند می‌زند و با دو دست، راه را نشانمان می‌دهد و با اشاره می‌گوید بروید. تازه می‌فهمیم که از همان اول میهمان بوده‌ایم. چند دقیقه‌ای حیرانیم. از تصوراتمان که منطبق با اصول دنیای مادی است، خجالت می‌کشیم. این پیرمرد هندی با همین لبخند ساده‌اش، درس‌های فراوانی به ما می‌آموزد. تشکر می‌کنیم و سوار بر دوچرخه‌ها، رکاب‌زنان از او دور می‌شویم و او همچنان برای ما دست تکان می‌دهد. زیبایی‌های جاده و مه و طبیعت از یادمان رفته است. تمام این زیبایی‌ها در برابر رفتار خاضعانه و پرمهر پیرمرد، رنگ باخته است. تمام پول‌های دنیا را هم به این پیرمرد می‌دادیم، جبران حس خوبی که در دل و ذهن ما جاری کرد، نمی‌شد. خدا این پیرمرد را با تمام داشته‌های خوبش حفظ کند! خدا این حس‌های خوب، این محبت‌های بی‌بهانه، این میزبان‌های بدون کبر، این خضوع پر از مهر را برای آدم‌ها نگه دارد!

این عکس تنها یادگار من و دوستانم از این پیرمرد است. ایجاز این عکس در همین است که تمام حس‌های خوب و لطف این میزبان مهربان را، به ضمیمه خاطره‌ای که نوشتم، بعد از گذشت هشت سال از این ماجرا، همچنان برای من زنده و پررنگ نگه‌داشته است. نمی‌دانم اگر این عکس را نگرفته بودم، این خاطره در یاد و خاطرم می‌ماند یا نه، اما خوشحالم که این عکس و عکس‌های بسیار دیگری از آدم‌های خوب این دنیای بزرگ، حافظ تمام خاطرات خوب من هستند و خواهند بود.